

پارادایم‌های عدالت کیفری:

عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی

دکتر عباس شیوی *

عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی

چکیده:

در عصر حاضر، رایج‌ترین پارادایم‌های عدالت، عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی است. تقابل این دو پارادایم، جدی‌ترین چالش موجود نظام‌های عدالت کیفری در دنیاست. عدالت در قلمروی حقوق کیفری، چگونه محقق می‌شود؟ راه مبارزه با بزه و جلوگیری از تکرار آن چیست؟ کیفرها چگونه باید باشند؟ به‌طور سنتی عده‌ای عدالت را در مفهوم سزادهی جستجو می‌کنند، آنان بزهکار را مستحق کیفر متناسب با شدت بزه می‌دانند. اما اندیشه‌های نوین عدالت کیفری به دنبال یافتن افق‌های تازه است. جنبش عدالت ترمیمی در این راستا آغاز گردید و رفته رفته به وسیله فرآیندهای متعدد و متنوعی در جهان معاصر گسترش یافت. این مقاله، تقابل دو دیدگاه عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی را ترسیم می‌نماید. بحثی مختصر از پیشینه تاریخی عدالت ترمیمی نیز مکمل بحث خواهد بود.

واژگان کلیدی:

عدالت سزادهنده، بزه، کیفر، عدالت ترمیمی، جبران، التیام، بزهکار، بزه‌دیده، جامعه، داوطلبانه، اظهار حقیقت، رو در روی، توافق، حمایت، غیرعلنی بودن.

مقدمه

عدالت کیفری،^۱ مفهومی شناخته شده در ادبیات معاصر حقوقی جهان است. به ویژه زمانی که این واژه را در زبان فارسی به کار می‌بریم، رایج‌ترین الگوی آن، یعنی الگوی سزادهی^۲ متبادر به ذهن می‌شود. پارادایم سزادهی عدالت کیفری: «چارچوبی است که در برگیرندهی ارزش‌ها، اهداف، دیدگاه‌ها و فرضیه‌هایی است که زیربنای اجزای عدالت سزادهی در جوامع غربی را تشکیل می‌دهد، یعنی تکیه بر کیفر و جنبه‌ی تنبیهی آن» (Johnstone, 2002, P.88).

در عدالت سزادهنده، بر استحقاق بزهکار بر کیفر تأکید می‌شود. بنابراین باید با وی آن‌گونه رفتار کرد که او با دیگران چنان کرده است.

در تقابل با این الگو، پارادایم ترمیمی به‌عنوان پارادایم نوین عدالت کیفری ظهور کرده و در حال حاضر به عدالت ترمیمی^۳ شهرت یافته است.

در این پارادایم به جای تکیه بر کیفر بزهکار به اصلاح آسیب‌های ناشی از بزه و به نیازهای بزه‌دیده توجه می‌شود. (Van Ness, 1993, P.252)

طرفداران عدالت ترمیمی معتقدند که الگوی سزادهی عدالت کیفری در مبارزه با بزه، شکست خورده است و برای مقابله با بزه و پیش‌گیری از وقوع آن در آینده، باید مدل جدیدی پیشنهاد شود.

آنان معتقدند که نرخ رو به افزایش کیفرهای حبس، نتایج معکوسی به دنبال داشته است، نرخ بزه افزایش یافته و تکرار جرم به یک هنجار تبدیل شده است و نه یک استثناء. اکثر کسانی که محکوم می‌شوند، بعد از طی دوران حبس، دوباره مرتکب بزه

1. criminal justice.

2. Retributive.

3. restorative justice.

می‌شوند. بنابراین، به اندیشه‌های جدید در قلمروی حقوق کیفری نیاز داریم که این اندیشه‌ها امروز تحت عنوان «عدالت ترمیمی» در حال گسترش است.

تعیین تاریخ دقیق برای شروع بحث‌های مربوط به عدالت ترمیمی مشکل است و در این خصوص بین نویسندگان اتفاق نظر دیده نمی‌شود. داگلاس جی سیلوستر آغاز حرکت عدالت ترمیمی را مربوط به زمانی می‌داند که مباحث مربوط به ایجاد یک نظام اصلاحی بر تأدیب به جای کیفر آغاز شد. لذا، محدوده تاریخی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴ را برای آن تعیین می‌کند، ولی استفاده وسیع مربوط به این واژه را مربوط به سال ۱۹۷۷ میلادی و توسط آلبرت اگلش^۱ کانادایی می‌داند. (Sylvester, 2003, P.493)

لیولاین و هوس نیز، آلبرت اگلش را واضع این واژه معرفی می‌نماید. (P.2 Lewellyn & Howse, 1998,

البته، این مفهوم از عدالت - یعنی مفهوم جبران - یک مفهوم جدید نیست، بلکه در مفاهیم سنتی عدالت در عهد باستان و ماقبل مدرن نیز جلوه‌هایی از این مفهوم دیده می‌شود. ولی به هر صورت سال ۱۹۷۷ را می‌توان نقطه عطفی به رویکرد نوین نسبت به مفهوم عدالت و آن هم در غالب ترمیمی دانست. از این پس، نهضت و جنبشی در قلمروی حقوق کیفری گسترش یافت و رفته‌رفته این نهال نوپا به درخت تنومندی تبدیل گشت که اکنون تحت عنوان عدالت ترمیمی مشهور گردیده است.

ولی برخی نویسندگان دیگر، از جمله تونی اف. مارشال، بارت را مبتکر این واژه می‌شناسند. تونی اف. مارشال در این باره می‌نویسد: «اولین کاربرد این واژه عموماً به بارت (۱۹۷۷) نسبت داده می‌شود. او به اصول ویژه‌ای اشاره کرد که در نتایج

۱. اگلش (Albert Eglash) در مقاله‌ای تحت عنوان: (Beyond Restitution: Creative Restitution)

یعنی: فراسوی جبران: جبران خلاق، واژه عدالت ترمیمی را مورد استفاده قرار داده است.

بررسی‌های اولیه روی میانجی‌گری در آمریکا بین بزه‌دیدگان و بزه‌کاران پدید آمد.^۱
(Marshal, 1999, P.7)

این اصول، طی گذشت زمان، گسترش بیشتری یافتند. نظریه‌پردازان از طریق این فعالیت‌ها، اصول ویژه یاد شده در رابطه بین بزه‌دیدگان و بزه‌کاران را مورد تأکید قرار داده‌اند ولی توجیه اصلی آن‌ها، ناظر به نمونه‌هایی عملی است که در نقاط مختلف دنیا و در بین اقوام و ملل مختلف مشاهده شده است.

صرف‌نظر از اینکه چه کسی برای اولین بار و در کجا از واژه‌ی عدالت ترمیمی استفاده کرد، نمی‌توان انکار کرد که بشر از ابتدای شکل‌گیری جامعه، همواره به دنبال عدالت بوده است. مطالعه‌ی ادوار مختلف تاریخی بیانگر این واقعیت است که انسان همواره مفهومی از عدالت را در ذهن داشته و به دنبال جلوه‌های آن در هر عصر و زمان بوده است. بنابراین مفهوم ترمیمی از اجرای عدالت، به عنوان یکی از جلوه‌های اصلی و رایج عدالت، در سراسر تاریخ جوامع بشری مطرح بوده است.

جینفر جی لیولاین و رابرت هوس نیز در این باره می‌نویسند: «ادعا می‌شود که مفاهیم ترمیمی از عدالت، ریشه در سنت‌های غربی و غیرغربی دارد.» (Ibid, p.4) گری جانستون نیز معتقد است که شیوه عدالت ترمیمی، روش معمول بررسی بزه در زمان‌های گذشته بوده است. (Ibid., p.36) استفان پی. گروی که دیدگاه‌های انتقادی نسبت به عدالت ترمیمی دارد، در این باره می‌نویسد: «اگرچه عدالت ترمیمی فلسفه‌ی جدیدی برای جوامع مدرن پدید آورده است، اما هوادارانش به دنبال یافتن ریشه‌های آن در سنت‌های باستانی و جوامع غیر مدرن هستند. به عنوان مثال، نشانه‌های عدالت ترمیمی در نزد اعراب باستان، یونانی‌ها و تمدن روم پیدا شده است. نمونه‌هایی از این

۱. برنت (Branett) در مقاله‌ای با عنوان: «Restitution: A New Paradigm of Criminal Justice»

این اصطلاح را مورد استفاده قرار داد.

عدالت در میان ژرمن‌هایی که در سراسر اروپا زندگی می‌کنند، دیده می‌شود. ولی از فرآیندهای ترمیمی در میان هندوهای هندی مربوط به تمدن ودا و بودیسم باستانی، تائویسم و سنت‌های کنفوسیوسی گزارشی ذکر نشده است.^۱ کاربردهای عدالت ترمیمی در میان بومیان سرخپوست اینویت اسکیموها و سرخپوستان بومی شمال و جنوب آمریکا مشاهده شده، ولی با رشد و گسترش جوامع مدرن، استفاده از فرآیندهای ترمیمی در جوامع بشری کاهش یافت. (Garvey, P.303) ولی رفته رفته، اشکالات متعدد وارد بر نظام عدالت کیفری، باعث توجه مجدد به اندیشه‌های عدالت ترمیمی گردید، به گونه‌ای که امروزه به یکی از متداول‌ترین فرآیندهای شناخته شده نظام‌های مدرن عدالت در سراسر جهان گردیده است. با تصویب قطع‌نامه اصول پایه در به کارگیری برنامه‌های عدالت ترمیمی در قلمروی کیفری، به کلیه کشورهای عضو توصیه گردید که از این فرآیندها در نظام عدالت کیفری استفاده نمایند.^۱

به موجب اصل ۲ این قطع‌نامه، مهم‌ترین فرآیندهای ترمیمی، عبارتند از: میانجی‌گری کیفری، آشتی، نشست‌های گروهی و خانوادگی و حلقه‌های تعیین مجازات.

1. Basic principles on the use of restorative justice programmes in criminal matters, The Economic and Social Council, General Assembly Resolution, 12 / 2002.

این اعلامیه در اجلاس نهم کمیسیون پیش‌گیری از جرم و عدالت کیفری شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در آوریل ۲۰۰۰ م مطرح و به بحث گذاشته شد. متن پیش‌نویس این قطع‌نامه، پس از اصلاحاتی، در اجلاس یازدهم کمیسیون پیش‌گیری از جرم و عدالت کیفری در آوریل ۲۰۰۲ م در پنج قسمت و ۲۳ ماده نهایی گردید و در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۲ به صورت یک قطع‌نامه به تصویب شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد رسید. این اعلامیه، از این پس در این مقاله، اصول پایه نامیده می‌شود.

توصیه‌نامه شماره ۱۹ (۹۹) R. کمیته وزرای شورای اروپا در خصوص گسترش برنامه‌های میانجی‌گری کیفری در قلمروی کیفری مصوب ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۹ نیز در این خصوص قابل توجه است.^۱

کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی و بسیاری از کشورهای دیگر، فرآیندهای عدالت ترمیمی به ویژه میانجی‌گری کیفری را در سال‌های اخیر مورد توجه قرار داده و در قوانین داخلی خویش پیش‌بینی نموده‌اند.

الف - عدالت سزا دهنده

عدالت سزادهنده مدلی از عدالت است که با تمرکز بر رفتار گذشته‌ی بزهکار شکل می‌گیرد و وی را مستحق کیفر می‌داند. مطابق این دیدگاه بزهکار باید سزای عمل خویش را ببیند. این مدل، یک مدل تلافی‌جویانه، انتقام‌جویانه و مبتنی بر مقابله به مثل است. جان راولز در این باره می‌نویسد: «سزاگرایی، نظری است که در آن، کیفر بر اساس زمینه‌هایی که خطا کار شایسته کیفر است، توجیه می‌شود». (zaibert, 2005, P.11) در عصر جدید این مدل ملهم از اندیشه‌های فلاسفه آلمانی به‌ویژه کانت و هگل می‌باشد. «کانت و هگل، بدون شک سزاگرا به شمار می‌روند». (Ibid, P.7)

(۱) مبانی فلسفی

اندیشه‌های کانت درباره‌ی پارادایم سزادهی عدالت کیفری، نقطه‌ی آغازین بحث در مورد عدالت در عصر حاضر است. علی‌رغم گذشت دو قرن، هنوز آثار اندیشه‌های

2. Recommendation No.R (99) 19, of The Committee of Ministers to member states concerning mediation in penal matters, 15, September 1999, Council of Europe - Committee of Ministers.

کانت در حقوق کیفری مشاهده می‌شود. عدالت در نگاه کانت، مرکز ثقل اندیشه‌های وی است. کانت می‌نویسد: «اگر عدالت رخت برنبد، هیچ ارزشی در جهان برای زندگی انسان باقی نمی‌ماند.» (کانت، ص ۱۹۲) به‌ویژه در قلمروی حقوق کیفری اصطلاح عدالت کانتی یا عدالت مطلق، بازتاب عدالت به مثابه استحقاق، تلافی و مکافات در اندیشه‌های وی است. آلن‌نوری معتقد است، هنوز فلسفه کانتی در مرکز اندیشه‌های عدالت کیفری قرار دارد. (Norrie, 2002, P.16)

کانت با مثال «جزیره متروک»^۱ سعی در تبیین مفهوم عدالت کیفری دارد. وی بزهکاران را مستحق کیفر دانسته و آن را یک قاعده اخلاقی برای اجرای عدالت می‌داند، حتی اگر کیفر هیچ فایده‌ای برای جامعه در بر نداشته باشد. به همین جهت او را پایه‌گذار مکتب عدالت مطلق یا عدالت ایده‌آلی نامیده‌اند. در دیدگاه کانت، «آنچه قانون برای فرد بیان می‌کند، موضوعی است که باید به آن احترام گذاشت.» (Norrie, p.2)

باید دید مفهوم جرم و کیفر از نگاه کانت چیست؟ و چه کسی حق مجازات دارد؟ وی حق مجازات را، متعلق به حاکم می‌داند. او می‌تواند افراد تحت قلمروی حکومت خود را به درد و رنج گرفتار کند. وی در تعریف جرم می‌نویسد: «تجاوز از قانون عمومی که اگر کسی مرتکب آن شود از حق شهروندی محروم می‌شود، عموماً جرم نامیده می‌شود.» (کانت، ص ۱۹۱)

۱. فرض کنید ساکنان یک جزیره به ترک محل اقامت خود و انحلال جزیره تصمیم می‌گیرند در حالی که در بین آن‌ها شخصی است که به علت ارتکاب جرمی محکوم به اعدام گردیده است. دیگر جامعه‌ای وجود نخواهد داشت که برای صیانت از خود و حفظ نظم بخواهد این محکوم را اعدام کند. حال چه باید کرد؟ آیا از کیفر باید صرف‌نظر کرد یا آن را اجرا کرد. کانت با طرح نظریه استحقاق کیفر معتقد است عدالت باید اجرا شود، زیرا عدالت و اخلاق چنین اقتضاء می‌کند و اگر جامعه از کیفر بزهکار صرف‌نظر نماید، در گناه وی شریک خواهد بود.

پس، جرم تجاوز از قانون است، نه تجاوز به حقوق دیگران. در نگاه وی، بزه‌دیدگان جایگاهی ندارند. این قانون است که مورد تعرض قرار گرفته است. پس به طور طبیعی صاحب قانون یعنی حاکم، دارنده حق مجازات تلقی می‌شود و اکنون که فرد به قانون تجاوز کرده، دیگر شهروند نیست و عنوان شهروندی خویش را نیز از دست می‌دهد.

کانت برای تبیین مفهوم عدالت مطلق ابتدا پرسشی را مطرح می‌کند؛ و آن اینکه آیا انواع مجازات‌هایی که قانونگذار تصویب می‌کند، هر گاه فقط وسیله مناسبی برای ریشه کردن تخلفات تلقی شوند (از لحاظ شدت و ضعف) یکسان‌اند یا اینکه از لحاظ حقوقی، انسانیت شخص متخلف را (به لحاظ نوع انسان) نیز باید در نظر داشته باشد؟ چنین پاسخ می‌دهد: «من گفتم که حق تلافی، همیشه صورتاً اصل حق مجازات را تشکیل می‌دهد؛ زیرا این حق، تنها اصل تعیین کننده پیشینی معنای حق مجازات است. اما در مورد جرایمی که نمی‌توان تلافی کرد چه باید کرد؛ جرایمی که تلافی کردن آن‌ها یا غیر ممکن است یا خود یک نقض قانون قابل مجازات علیه انسانیت است، مثل زنا یا به عنف، لواط یا درنده‌خویی^۱ مجازات موارد اول و دوم عبارت است از اخته کردن و در مورد سوم تبعید دائمی از جامعه؛ زیرا خود مجرم، شأن اجتماعی انسانیت خود را زایل کرده است. کسی که مرتکب گناهی بشود به موجب همان گناه و از همان طریق مجازات می‌شود. گناهان مذکور به این دلیل غیر طبیعی نامیده می‌شوند که نفس ارتکاب آن‌ها علیه انسانیت است. تعیین مجازات برای چنین تخلفاتی دقیقاً ضد عدالت تنبیهی است. هرگاه مجرم عمل خلاف خود را بر عهده گیرد و آنچه قانون مجازات به

۱. واژه "Bestiality" دارای معانی متعددی است. از جمله «درنده‌خویی» و «وطی حیوان» که در این متن به قرینه «لواط»، همان «وطی حیوان» صحیح است، اما مترجم محترم، به درنده‌خویی ترجمه کرده است.

او تحمیل کرده (اگرچه نه اسماً اما از لحاظ محتوا)، همان عملی باشد که نسبت به دیگران مرتکب شده نمی‌تواند از ظلمی که به او رفته شکایت کند.^۱ (همان، صص ۲۲۸، ۲۲۹)

به‌طور خلاصه در نگاه کانت، عدالت فقط با کیفر از ناحیه دادگاه محقق می‌شود. این کیفر باید متناسب با جرم باشد به گونه‌ای که قابلیت مکافات و تلافی برابر را داشته باشد. هیچ‌کس حق صرف نظر کردن از کیفر را ندارد. جامعه در این باره حقی ندارد و اگر جامعه در موردی از کیفر کردن صرف‌نظر نماید، همکار مرتکب در تخلف از عدالت محسوب می‌شود.

هگل، فیلسوف دیگر که عقاید وی، مبنای اندیشه سزاگرایی را تشکیل می‌دهد، معتقد است که: «مفهوم کیفر، ملاحظات تلافی‌جویانه («گناه و عدالت») را در بردارد، حتی، در صورتی که هدف از آن، رسیدن به نتایج مطلوب باشد (مانند جلوگیری کردن از نقض قانون در آینده)». (هگل، ص ۴۵۹).

هگل جرم را تجاوز به حق می‌داند که نوعی شرارت است که باید با شرارتی از همان نوع پاسخ داده شود، بزه نوعی آسیب است که با اراده مجرم ایجاد شده و باید با ورود آسیبی از همان نوع پاسخ داده شود. وی می‌نویسد: «حذف جرم، مکافات است.» و برای توضیح منظور خود از مکافات در چند سطر دیگر توضیح می‌دهد: «در مورد کیفر، این تجربه نشان می‌دهد که احساس همگانی اقوام و افراد نسبت به جرم این

۱. از یادداشت‌های اضافه‌شده کانت در مورد مفهوم حق مجازات. کانت در جای دیگر می‌نویسد: هر خسارت-ناحقی که در جامعه به‌کسی وارد می‌کند همان را بر خود نیز روا مدار. اگر به او اهانت می‌کند خود را نیز مستحق اهانت بدان. اگر راضی به سرقت از او می‌شوی همین را با خودت قیاس کن. اگر ضربه‌ای به او می‌زنی ضربه‌ای هم به خودت بزنی. اگر او را می‌کشی خودت را نیز مستحق مرگ بدان» (کانت، صص ۱۹۱-۱۹۲).

هست و همواره هم این بوده است که جرم مستحق کیفر است و آنچه که مجرم کرده باید بر خود او روی دهد. (همان، ص ۱۳۴).

هگل معتقد است: «کیفر چیزی نیست جز یکی از نمودهای جرم، یعنی نیمه‌ای از جرم است که نیمه‌ی دیگر، آن را ایجاب می‌کند.» (همان، ص ۱۳۶) هگل به خوبی می‌داند که این تعریف از کیفر، همین کین‌خواهی و انتقام جویی شخصی بوده است که مربوط به جوامع ماقبل مدرن است. دوره انتقام شخصی به سرآمده است و باید از این معانی فاصله گرفت. اما می‌گوید اگر «کین‌خواهی» با محتوای «مکافات» همراه باشد، عادلانه است و برای توجیه نظرات خود به وجود قاضی و قانون تمسک می‌جوید و می‌نویسد: «در آن شرایط اجتماعی که نه قاضی وجود دارد و نه قانون، کیفر همواره شکل کین‌خواهی به خود می‌گیرد؛ این (امر) تا آنجا که کردار اراده‌ای ذهنی و در نتیجه، بدون ارتباط با محتوا باشد، نابسند می‌ماند. درست است که اعضای یک دادگاه هم چیزی جز شخص نیستند، اما اراده‌ی آنان اراده‌ی کلی قانون است و آنان نمی‌کوشند کیفر را به چیزی جز آنچه که به گونه‌ای طبیعی در موضوع رسیدگی حضور دارد، تسری دهند.» (همان، ص ۱۳۷).

هگل معتقد است اگر به بزه‌دیدگان اختیار داده شود، موضوع «کین‌خواهی» است و اگر دولت یا به عبارت دیگر قاضی و قانون عهده‌دار کیفر باشد مکافات بوده و عدالت است و مثال انتقام را مواردی می‌داند که به افراد اختیار می‌دهد، جرم را به دادگاه بکشانند یا نه. (برای تبیین رابطه انتقام و سزای و نقد نظریات هگل ر.ک.: Zaibert, pp.69-90)

اندیشه‌های هگل دیگر نمی‌تواند جایگاهی در نظام عدالت کیفری داشته باشد. زیرا هگل، درک درستی از اصالت انسان و جایگاه رفیع انسانی ندارد. اندیشه‌هایش را در خدمت حاکمیت نظامی قرار می‌دهد که به وسیله قدرت مداران به عنوان قانون بر جامعه

تحمیل شده است. لذا، سزاگرایی، یک نظریه اخلاقی نیست و اخلاق انسانی را نادیده می‌گیرد. در این اندیشه، کیفر فقط به علت نقض قانون اعمال می‌شود، کسی کیفر نمی‌شود، مگر اینکه مقصر باشد و مقصر کسی است که نقض قانون کرده است.

به نظر می‌رسد هگل، حرف جدیدی درباره کیفر ندارد و لذا باید اندیشه‌های وی را، باز تولید شده اندیشه کانت دانست. نگاه کانت به مقوله «کیفر» به وسیله هگل به طور ناقص تکرار شده است.

امروزه دو نسخه از سزاگرایی رایج است: نسخه حداقل‌گرا (minimalist) که از رایج‌ترین نسخه‌ها است و شیوه‌های حداکثرگرا (maximalist). در نسخه حداقل‌گرا به شیوه خشن و شدید در برخورد با بزه اعتراض می‌شود و غیر منطقی خوانده می‌شود. ولی به هر صورت کیفر با تقصیر (guilt) توجیه می‌شود. ولی در شیوه‌های حداکثرگرا، برخورد با بزهکاران بسیار شدید است. این شدت در مراحل مختلف دادرسی، به ویژه در تعیین و اجرای کیفر، وجود دارد. در این باره ر.ک.: (Zaibert, P.5)

۲) انتقادات وارده بر اندیشه سزادهی

کانت، هگل، و سایر فلاسفه مروج اندیشه سزادهی، بزهکار را موجودی شایسته احترام نمی‌دانند. تلافی، مکافات و حتی انتقام بی‌رحمانه، سزای عمل بزهکار است. کیفرهای غیرانسانی و وحشیانه در نظر آنان برای بزهکاری که اعمالی بد را انجام داده، قابل توجیه است.

این دیدگاه موجب می‌شود که بزهکار، موجودی قابل سرزنش تلقی شود. در واقع، عنصر سرزنش بزهکار به عنوان یکی از اجزای اصلی عدالت سزادهنده، ریشه در همین دیدگاه دارد. لذا، در این دیدگاه، جرم - چون چیز بدی است - برای مرتکب هم بد است و باید سرزنش بشود. اساساً بدون توجه به این عنصر، کیفر در دیدگاه عدالت

سزادهنده مفهوم و معنای خود را از دست خواهد داد. وقتی بزهکار به عنوان یک عامل قابل سرزنش معرفی شد، اثر دیگر آن، لکه دار شدن شخصیت وی خواهد بود. این برچسب بد نیز ناشی از همین دیدگاه است. بزهکار رنجی را به بزه دیده و اجتماع تحمیل کرده است و باید به سزای عمل خویش برسد.

در نگاه عدالت سزا دهنده، قانون اصولاً منطقی وضع می شود و از لحاظ اخلاقی قابل توجیه است. در این دیدگاه، معیار عدالت قانون است. آنچه قانون مقرر می دارد عدالت است. ارزش های متناقضی در قوانین کیفری وجود دارد. چگونه می توان این تناقضات را حل کرد؟ آیا اصولی اخلاقی برتر از قانون وجود ندارد؟ در جرایم سیاسی - که انگیزه ارتکاب، شرافتمندانه است و قانونگذار حمایت از این گونه مرتکبان را مورد توجه قرار داده - و یا در موارد ارتکاب بزه به علت نیاز مانند سرقت از روی فقر، چه باید کرد؟ و به عبارت دیگر آیا در اندیشه های کانت انگیزه از جایگاه خاص برخوردار است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت: قصد ملاک اصلی است و انگیزه هیچ گونه جایگاهی در عدالت سزا دهنده ندارد.

در واقع اندیشه های عدالت سزادهنده با عدالت اجتماعی و سیاسی هم خوانی ندارد. از نظر کانت، قلمرو اخلاقی جدای از نیازها، نتایج و پیامدها وجود دارد باید این قلمرو را در قانون جستجو کرد.

در اندیشه سزادهی، کیفر باید متناسب با شدت بزه باشد. هودسون در این باره می نویسد: «آنچه نیاز است، برنامه ای از کیفرهاست که در آن نشان داده شود، بزه های بسیار شدید مستحق کیفرهای بسیار شدید هستند و کیفرها باید بر طبق شدت بزه در این مقیاس درجه بندی شوند.» (Ian - Cochrane and Melville, 2004, P.13) در حالی که تناسب بین شدت بزه و کیفر، صحیح نیست زیرا این قاعده یعنی توجه صرف به بزه

ارتكابی است، در حالی که در یک رخداد کیفری، باید به عوامل و علل متعددی از جمله وضعیت بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه توجه کرد و از نگاه تک بعدی فاصله گرفت. ضمن اینکه تاکنون معیار قابل قبولی در مورد ارزیابی شدت بزه ارائه نشده است و آیا موقعیت بزه‌دیده نیز باید مورد توجه قرار گیرد یا خیر؟ آیا شدت آسیب‌های وارده ملاک است؟ یکی از ضابطه‌های معرفی شده توجه به آسیب وارده است. می‌دانیم در قتل عمد و غیر عمد، نوع آسیب یکی است، چرا باید کیفر متفاوت باشد؟ یا در شروع به جرم، یا تهدید به قتل و...، با این که آسیبی وارد نشده بعضاً کیفرهای شدید وضع می‌شود. بنابراین، علی‌رغم ادعای نظریه سزادهی که به دنبال تناسب شدت بزه و کیفر است، در عمل چنین نیست. لذا در حال حاضر در اندیشه سزادهی، به جای تکیه بر لازم بودن تناسب شدت بزه و کیفر، به کافی بودن تکیه می‌شود.

در اندیشه سزادهی کیفر، به نقش جامعه و تأثیر جامعه در وقوع جرم توجه نمی‌شود. بلکه صرفاً به تبیین مفهوم جرم و سپس سزای این جرم توجه می‌شود. اشکال دیگر آن است که در این دیدگاه برای بزه‌دیده، کاری انجام نمی‌شود زیرا کیفر بزه‌کار، اصولاً نفعی برای بزه‌دیده ندارد و ممکن است زیان و صدمه وی جبران نشده باقی بماند.

در عدالت سزادهنده، حتی وقتی ماهیت ارتباط بین بزه‌کاران و بزه‌دیدگان در فرآیند عدالت به رسمیت شناخته می‌شود و هدف، احیای حقوق جامعه و بزه‌دیدگان قلمداد می‌گردد، باز نمی‌تواند به عدالت اجتماعی منجر شود زیرا حکومت عملاً به جای جامعه و بزه‌دیدگان نقش آفرینی می‌کند و خود را جانشین بزه دیده قلمداد می‌کند.

هوارد زهر، مرکز ثقل عدالت سزادهنده را تقصیر فردی^۱ شخص مرتکب می‌داند. به اعتقاد وی، این تقصیر است که نوع کیفر را تعیین می‌کند. در عدالت سزادهنده باید به گذشته پرداخت و آنچه اتفاق افتاده کانون بررسی قرار گیرد، نه اینکه باید چه کاری انجام شود تا آسیب‌های وارده را جبران کند. در جایی که عدالت سزادهنده، کیفر را برای احیای برابری اجتماعی لازم می‌داند، عدالت ترمیمی می‌خواهد بداند چه چیزی لازم است. مرکز ثقل در عدالت ترمیمی احیای رابطه بین بزهکار، بزه‌دیده و جامعه با حفظ درجه احترام، توجه و حمایت از آنهاست، نه اینکه فقط گناهی اثبات شود. (Llewellyn & Howse, PP.22-23)

ب - عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی، مدلی از عدالت است که بر پایه ترمیم^۲ و جبران^۳ قرار دارد. طرفداران عدالت ترمیمی، مخالفت خود را با عدالت سزا دهنده، از مفهوم بزه آغاز می‌کنند. آنان بزه را به عنوان یک عمل علیه نظم اجتماعی، روابط انسانی و نقض حقوق افراد تعریف می‌کنند. بر پایه مدل ترمیمی عدالت، بزه باید در قلمروی جامعه محلی که جرم در آن حوزه اتفاق افتاده است، به وسیله اعضای آن جامعه محلی - بزه‌دیده و بزهکار - حل و فصل شود. در این مدل از عدالت، بزه‌دیده یک نقش فعال بر عهده دارد، به او امکان رویارویی با بزهکار و طرح نیازهایش داده می‌شود. در این مدل باید به بزهکار کمک شود تا بتواند زیان‌ها و صدمات وارده بر بزه‌دیده را به نحو مطلوبی جبران کند و روابطش را با بزه‌دیده سر و سامان دهد و صدماتی را که به نظم اجتماعی وارد آورده جبران نماید. بنابراین، در این مدل، به افراد اهمیت داده می‌شود. بزهکار،

1. individual guilt.
2. restitution.
3. reparation.

بزه‌دیده حتی اعضای جامعه محلی، به کنشگرانی فعال در قلمروی اجرای عدالت تبدیل می‌شوند. برای روشن شدن مفهوم عدالت ترمیمی ابتدا مفاهیم و تعاریف عدالت ترمیمی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. سپس عناصر اصلی و قطعات سازنده آن تبیین می‌گردد.

۱- تعاریف عدالت ترمیمی

واژه «عدالت ترمیمی» برای توصیف و تبیین پدیده‌ای به کار می‌رود که دارای محتوایی وسیع و چندجانبه است. لذا، ارایه تعریف عدالت ترمیمی، کار ساده‌ای نیست و تاکنون نیز هیچ کس، یک تعریف جامع از آن ارایه نکرده است. به تعبیر جنیفر لی لیولاین و رابرت هوس: «این واژه در شکل عبارت هزار معنایی برای استناد به هر فعلیتی که در جریان‌ات اصلی اداری عدالت انجام نمی‌شود و یا شکل ظاهری فرآیندهای عدالت کیفری را ندارد، استفاده می‌شود.» (Ibid. P.1) یا هوارد زهر به جای تعریف عدالت ترمیمی، به‌طور مفصل درباره آنچه عدالت ترمیمی نیست سخن می‌گوید و در نیمه‌های کتاب خویش، به تعریفی شبیه تعریف تونی مارشال از عدالت ترمیمی می‌پردازد. (زهر، ص ۶۲) تونی مارشال در تعریف عدالت ترمیمی می‌نویسد: «عدالت ترمیمی پاسخ و واکنشی است به بزه که بر ترمیم و جبران خسارت‌های بزه‌دیده تأکید و تمرکز دارد. همچنین این روش بزه‌کار را نسبت به آسیب و خساراتی که به‌وجود آورده مسئولیت‌پذیر نموده و آشتی را در میان گروه‌ها به‌وجود می‌آورد.» (Marshall, P.1)

این تعریف بسیار گسترده است. با تجزیه و تحلیل این تعریف مشخص می‌شود که عدالت ترمیمی یک فرآیند و روش خاصی است که به رابطه‌ی بین بزه‌دیده و بزه‌کار و کلّیه‌ی گروه‌هایی که به نوعی با بزه ارتباط دارند و نیز به تنظیم این رابطه توجه

می‌نماید. این اشخاص، بزهکار، بزه‌دیده، اعضای خانواده آنان و کلیه کسانی که به نوعی در ارتباط با بزه هستند، می‌باشند. این افراد دو دسته هستند، گروهی که مستقیماً تحت تأثیر بزه هستند یعنی بزه‌دیده و بزهکار و گروهی که غیر مستقیم از وقوع جرم تأثیر می‌پذیرند، اعضای خانواده بزهکار و بزه‌دیده، جامعه محلی، شاهدان و حتی کل جامعه.

نکته‌ی دیگر که در این تعریف دیده می‌شود، توجه به خسارت‌های حاصله از بزه است؛ خسارت‌هایی که متوجه بزه‌دیده بوده و باید چاره‌ای برای شناسایی و جبران آن‌ها اندیشیده شود. التیام و جبران باید بر کیفر ترجیح داده شود.

اما آنچه در نگاه کلی‌تر در این تعریف مشاهده می‌شود، نگاه به آینده است، یعنی دست یافتن به اجماع و توافق کلی برای موارد مشابهی که ممکن است در آینده رخ دهد. به عبارت دیگر، نه تنها در فرآیند عدالت ترمیمی در صدد تنظیم رابطه‌ی بین بزه‌دیده و بزهکار هستیم، بلکه باید به روش کلی برای آینده دست پیدا کنیم و در موارد مشابه نیز بتوانیم از طریق این فرایند، خسارت‌های حاصله از وقوع بزه را جبران نماییم و نسبت به پیش‌گیری از ارتکاب بزه در آینده نیز چاره‌اندیشی کنیم.

بنابراین، عدالت ترمیمی بر اهمیت ارتقاء نقش بزه‌دیدگان و اعضای جامعه از رهگذر درگیر نمودن فعالانه‌تر آنان در فرآیند عدالت تأکید داشته، بزهکاران را مستقیماً در قبال بزه‌دیدگان و جوامعی که مورد آسیب و زیان قرار گرفته‌اند، مسئول می‌داند. عدالت ترمیمی آسیب‌های معنوی و مادی بزه‌دیدگان را ترمیم کرده و طیفی از فرصت‌های مناسب را برای گفت و گو، مذاکره و حلّ و فصل مشکل - هر زمانی که امکان داشته باشد - فراهم می‌آورد. این فرصت‌ها احساس بیش‌تری از امنیت و آرامش

جامعه، هماهنگی اجتماعی، صلح و آشتی را برای تمام کسانی که درگیر در مسأله هستند، به ارمغان می‌آورد. (Umbreit, P.1)

استفان پی گروی، عدالت ترمیمی را شیوه‌ای برای نشان دادن واکنش به بزه توصیف می‌کند. وی طبق نظریات هواداران عدالت ترمیمی، به مقایسه عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی می‌پردازد و سپس نتیجه می‌گیرد که واکنش عدالت ترمیمی نسبت به بزه، بهتر از کیفر بزهکار است. (Garvey, P.303) در عدالت سزادهنده، سرزنش بزهکار نقش محوری دارد در حالی که در عدالت ترمیمی، به جای سرزنش بزهکار، به اصلاح آسیب‌های ناشی از بزه توجه می‌شود. هواداران عدالت ترمیمی معتقدند، این شیوه بهتر از عدالت سزادهنده است، زیرا آسیب‌های وارده به بزه‌دیده را ترمیم می‌کند و یا حداقل سعی دارد، بزه‌دیده ترمیم شود؛ هدف عدالت سزا دهنده فقط کیفر بزهکار است و بزه‌دیده نادیده گرفته می‌شود.

هلن بوئن عدالت ترمیمی را این گونه تعریف می‌کند:

«عدالت ترمیمی بزه را نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط میان آن‌ها می‌داند. این فرایند تعهداتی به وجود می‌آورد تا از آن طریق مسایل سامان یابند. عدالت ترمیمی، بزه‌دیده، بزهکار و جامعه را درگیر جستجویی در جهت یافتن راه‌کارهایی برای کمک به ترمیم، آشتی و ایجاد اطمینان خاطر می‌نماید. از طرف دیگر، عدالت سزادهنده که بزه را نوعی تخطی و تخلف در قبال دولت می‌داند، براساس قانون‌شکنی تعریف می‌شود. این نوع عدالت، تقصیر و کیفر را در اختلاف میان بزهکار و دولت تعیین و تبیین می‌کند.» (Bowen, p. 2)

هلن بوئن در تعریف خویش، مفاهیم بزه، بزه‌دیده و بزهکار را تبیین می‌نماید. در تعریف نامبرده خطوط کلی عدالت ترمیمی و تمایز آن از عدالت سزادهنده نیز تبیین گردیده است. به‌طور خلاصه می‌توان درباره‌ی تعریف بوئن نکات زیر را بیان داشت:

۱ - مطابق این تعریف، بزه نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط بین آن‌ها عنوان شده است. در دیدگاه عدالت سزادهنده، بزه، نقض حقوق جامعه و دولت قلمداد می‌شود، حال آنکه عدالت ترمیمی در درجه‌ی اول، بزه را تعرض به حقوق افراد می‌داند. در واقع بوئن، تعریف جدیدی از بزه ارائه می‌دهد.

در سایر تعاریف ارائه شده از عدالت ترمیمی، تعریفی از بزه ارائه نمی‌شود. در حالی که بوئن، اولاً مفهوم بزه را روشن می‌کند. از این جهت تعریف ارائه شده به وسیله بوئن ویژگی خاصی دارد.

۲ - نکته‌ی دیگر در این تعریف، یک پل ارتباطی بین بزه‌دیده، بزهکار و جامعه محلی که درگیر بزه هستند، برقرار می‌شود. لذا در این نوع عدالت، سعی در ایجاد ارتباط بین بزه‌دیده و بزهکار برای یافتن راه‌حلی جهت جبران خسارت‌های وارده به بزه‌دیده و ایجاد التیام و آشتی میان آنان است. در این دیدگاه، تحقق عدالت در کیفر بزهکار جستجو نمی‌شود، بلکه با سازش، آشتی، التیام و جبران خسارت بزه‌دیده عدالت محقق می‌شود.

۳ - برابری نقش بزه‌دیده و بزهکار و جامعه درگیر بزه از ویژگی‌های دیگر تعریف بوئن است. در مقایسه این تعریف با سایر تعاریف‌های ارائه شده مشاهده می‌شود که نقش بزه‌دیده در این تعاریف برجسته نمی‌شود. این ویژگی در تقابل با اندیشه‌هایی است که اساساً عدالت ترمیمی را یک فرآیند بزه‌دیده محور تلقی می‌نمایند.

۴ - ویژگی دیگر تعریف بوئن، تکیه بر واژه روابط است. یعنی روابط بین گروه‌های درگیر بزه، بزه‌دیده و بزهکار، بزهکار و جامعه، بزه‌دیده و جامعه. بوئن معتقد است، فقط از طریق فرآیندهای ترمیمی، امکان تغییر و دگرگونی در این روابط و اصلاح آن پدید می‌آید.^۱

۲ - عناصر^۲ عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی، به دنبال ترمیم روابط آسیب‌دیده بین بزه‌دیده، بزهکار و جامعه است، لذا، باید قطعات و عناصری در کنار یک‌دیگر قرار بگیرد که سازنده یک مدل ترمیمی باشد. این عناصر در تقابل عناصر عدالت سزادهنده، به جای تکیه بر اجباری بودن، بر داوطلبانه و ارادی بودن تأکید می‌کند، در تقابل با دشمنی، کتمان حقیقت، تحمیلی بودن، علنی بودن، نادیده گرفتن و.... عناصر اظهار حقیقت، رو در رویی، توافق، حمایت و غیر علنی بودن را مطرح می‌سازد. اینک به تفکیک این موارد را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱ - ۲) داوطلبانه بودن^۳:

یکی از عناصر اصلی فرآیند عدالت ترمیمی، نیاز به شرکت داوطلبانه بزه‌دیده و بزهکار می‌باشد. هیچ‌گونه اجبار، تهدید و ترسی نباید در بین باشد. این مشارکت نباید ساختگی و تشریفاتی باشد، همان‌گونه که در فرآیند عدالت سزادهنده مشاهده می‌کنیم.

۱. برای آگاهی از سایر تعاریف ارائه شده، ر.ک.:

-Srang, Heather and Braithwaite, John : Restorative Justice and Civil Society, CHAPTER, 1, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS, first published 2001, 250 pages, pp.1-5.

2. component.

3. voluntary.

در فرآیند عدالت سزادهنده، بزهکار داوطلبانه و ارادی در دادگاه حاضر نمی‌شود، بلکه مجبور است و باید تن به محاکمه دهد. بزه‌دیده نیز یک نقش تشریفاتی و ساختگی دارد. ممکن است مجبور به شرکت در همه موارد، نباشد، ولی حضورش هم تصنعی و تشریفاتی است. گاهی مقامش در حدّ یک شاهد تنزل می‌یابد و باید در صف تماشاگران بنشیند و به تماشای نمایشنامه‌ای مشغول شود که بازیگران آن دادستان، متهم، وکیل، قاضی و.... هستند و خودش هیچ نقشی را در آن بر عهده ندارد. بنابراین وقتی سخن از شرکت داوطلبانه و ارادی در یک فرآیند عدالت ترمیمی می‌شود، منظور یک مشارکت واقعی و فعال است. کلاس‌ن در این‌باره می‌نویسد: «عدالت ترمیمی ترجیح می‌دهد پاسخ و واکنش به بزه در اولین لحظه ممکن انجام شود و این پاسخ، با حداکثر میزان همکاری داوطلبانه و کمترین میزان اعمال فشار صورت گیرد، چرا که بهبود و یادگیری جدید فرآیندهای داوطلبانه و جمعی هستند» (Classen, P4)

اصل ۷ اصول پایه مقرر می‌دارد: «فرآیندهای عدالت ترمیمی را تنها در مکانی می‌توان استفاده کرد که شواهد کافی در متهم کردن بزهکار وجود دارد و بزه‌دیده و بزهکار به صورت آزاد و داوطلبانه خواهان شرکت در این فرآیند هستند. بزه‌دیده و بزهکار می‌بایست در هر برهه از فرآیند به توافق برسند. این توافق به صورت داوطلبی به دست می‌آید و تنها در برگیرنده تعهدات منطقی و متناسب است.»

در اصل ۱۳ اصول پایه نیز به نوعی دیگر این عنصر پیش‌بینی شده است. در بند ج اصل مذکور آمده است: «نه بزهکار و نه بزه‌دیده، هیچ کدام نمی‌بایست به اجبار در فرآیند شرکت کنند یا با ابزار ناعادلانه تشویق شوند در فرآیندهای ترمیمی شرکت کنند و یا پیامدهای ترمیمی را بپذیرند.» در تمامی فرآیندهای عدالت ترمیمی بر این موضوع تأکید می‌شود. مثلاً در بند II توصیه کمیته وزرای اروپا در خصوص

میانجی‌گری در مسایل کیفری آمده است: «۱ - میانجی‌گری کیفری تنها باید زمانی اتفاق بیفتد که طرفین آزادانه رضایت دارند. طرفین باید قادر باشند تا در هر زمانی در اثنای میانجی‌گری از چنین رضایتی صرف‌نظر نمایند.»

۲-۲) اظهار حقیقت

در فرآیند عدالت سزادهنده، بزهکار بین بی‌گناهی و تقصیر قرار می‌گیرد. بزهکار سعی می‌کند با انکار و تکذیب بزه ارتكابی، از کیفر رهایی یابد. درحالی که در عدالت ترمیمی، بحث بر سر پذیرش گناهکاری و اظهار پشیمانی و ندامت و بازپذیر کردن دوباره بزهکار است. با این توضیح مشخص می‌شود که پیش شرط شرکت در فرآیندهای ترمیمی، پذیرش مسئولیت به جای انکار بزه است.

لیولاین و هوس در این باره می‌نویسند: «اولین جزء فرآیند ترمیمی، گفتن حقیقت

است.» وجود این عنصر برای ترمیم ضروری است. (Ibid., P.35)

این عنصر، در قطع نامه اصول پایه به صراحت پیش بینی نشده است.

اما از اصل ۸ آن قابل استنتاج است: «بزه‌دیده و بزهکار معمولاً براساس حقایق اولیه‌ی موضوع به‌عنوان پایه‌هایی برای مشارکت در فرآیندهای ترمیمی موافقت کنند. شرکت کردن بزهکار نمی‌بایست به‌عنوان دلیلی دال بر پذیرش تقصیر از جانب وی در دادرسی‌های قانونی بعدی مورد استفاده قرار بگیرد.»

حقایق اولیه (basic facts) یا حقایق بنیادی اصطلاحی است که در اصول پایه بر واژه truth ترجیح داده شده است. ولی منظور در هر دو مورد یکی است، یعنی آسیب‌های وارده به بزه‌دیده و میزان دخالت بزهکار بدون هرگونه کم و کاست یا مبالغه‌گویی، عیناً بازگو شود.

این تکلیف، شامل بزهدیده و حتی اعضای جامعه محلی اعم از شهود، مطلعان و غیره می‌باشد.

۳-۲) رودر رویی^۱

یکی دیگر از عناصر سازنده یک فرآیند ترمیمی، رو در رویی بین سهام‌داران عدالت ترمیمی با یکدیگر است. بزهدیده و بزهدکار رو در روی یک دیگر و با کمک و مساعدت میانجی، تسهیل‌کننده، اعضای خانواده، مشاوران حقوقی و... به نقل ماجرا می‌پردازند. نظرات خود را مطرح می‌سازند و دیدگاه‌های طرف مقابل را می‌شنوند. این عنصر را رو در رویی یا رویارویی یا ملاقات اسم‌گذاری می‌کنیم.

هدف از این عنصر، یافتن راهی جهت رسیدن به جبران و ترمیم آسیب‌های وارده است. هدف از فرآیندهای ترمیمی، ترمیم روابط است و این حالت مدتی پس از پایان یافتن رویارویی بین بزهدیده و مرتکب رخ می‌دهد. لذا، نقش محوری این عنصر در تکمیل یک فرآیند ترمیمی روشن می‌شود. زیرا در واقع در این مرحله است که ما به هدف عدالت ترمیمی بسیار نزدیک می‌شویم.

از این مرحله به بعد اصلاح روابط بین بزهدیده و بزهدکار آغاز می‌شود و می‌تواند در صورت توافق، به جبران، التیام و آشتی منجر شود.

لیولاین و هوس در این‌باره می‌نویسند: «عدالت ترمیمی دیپلماسی رفت و برگشتی^۲ نیست. رو در رویی با رو به رو شدن چهره به چهره با یک دیگر رخ می‌دهد. از طریق

1. meeting / face to face / encounter.

2. هنری کیسینجر وزیر وقت خارجه آمریکا، در زمان تصدی مسئولیتش مرتباً از یک پایتخت به پایتخت دیگر رفت‌وآمد می‌کرد که در ادبیات حقوقی آمریکا و بعد اروپا، به دیپلماسی رفت و برگشتی (shuttle)

این نشست‌ها، گروه‌ها با یک دیگر رو به رو می‌شوند و به داستان‌های یک دیگر گوش می‌دهند و در مورد آن بحث می‌کنند تا حقیقت کشف شود.» (Ibid, P.36)

۲-۴) توافق^۱

یکی دیگر از عناصر اصلی فرآیندهای ترمیمی، توافق بزه‌دیده و بزهکار بر سر نحوه جبران آسیب و پاسخ به بزه می‌باشد. در فرآیندهای کیفری، پاسخ به عمل بزه، یعنی کیفر، از طریق توافق با بزهکار و بزه‌دیده تعیین نمی‌شود، کیفر براساس قوانین کیفری و به وسیله قاضی صادرکننده حکم و بدون توجه به خواست و توافق بزه‌دیده و بزهکار تعیین می‌شود. هرچند ممکن است این کیفر مورد تقاضای بزه‌دیده بوده و یا حتی برای بزهکار نیز در مواردی خوشایند باشد چون منتظر کیفر سنگین‌تری بوده است. ولی آنچه مهم است، کیفر در نتیجه یک فرآیند توافقی به دست نمی‌آید. اما پاسخ به عمل بزه در یک فرآیند ترمیمی، باید از طریق توافق بین بزه‌دیده و بزهکار حاصل شود. توافق موجب می‌شود که فرآیند ترمیمی را یک فرآیند سازشی بدانیم نه یک فرآیند تحمیلی و اجباری. در این فرآیند، ممکن است خود بزهکار، پیش قدم شود و آمادگی خودش را برای جبران و التیام آسیب‌های وارده اعلام نماید. این بهترین حالت و وضعیتی است که ممکن است پیش بیاید، ولی در صورتی که اولین پیشنهاد از سوی بزهکار هم مطرح نشود، باز میانجی‌گران، تسهیل‌کنندگان، اعضای خانواده و اعضای جامعه محلی، ممکن است پیشنهادهایی را مطرح نمایند که با توافق بزه‌دیده و بزهکار مواجه شود.

(diplomacy) مشهور شد. منظور نویسنده این است که این عدالت صرفاً به دنبال رفت و برگشت بزه‌دیده یا بزهکار به جلسات مذاکره نیست، بلکه به دنبال یافتن راه حلی جهت فصل خصومت و جبران آسیب است.

2. agreement.

اصل هفت اصول پایه مقرر می‌دارد: «فرآیندهای عدالت ترمیمی را تنها در مکانی می‌توان استفاده کرد که شواهد کافی در متهم کردن بزهکار وجود دارد و بزه‌دیده و بزهکار به صورت آزاد و داوطلبانه خواهان شرکت در این فرآیند هستند. بزه‌دیده و بزهکار می‌بایست در هر برهه از فرآیند به توافق برسند. این توافق به صورت داوطلبی به دست می‌آید و تنها دربر گیرنده تعهدات منطقی و متناسب است.»

در این اصل به این نکته تأکید شده است که «بزه‌دیده و بزهکار می‌بایست در هر برهه از فرآیند به توافق برسند.»

البته باید توجه شود که این توافق باید دارای ماهیتی ترمیمی باشد. ماهیت ترمیمی توافق به این معناست که خریدن بزه‌دیده یا رشوه دادن به او با وعده و وعید بسیار، برای رسیدن به موافقت پسندیده نیست. هدف از این موافقت می‌بایست ترمیم باشد، نه اینکه به سادگی پیشنهادی که بزه‌دیده ارائه می‌دهد، مورد قبول واقع شود. (Ibid, P.41)

۵-۲) حمایت^۱

یکی دیگر از عناصر فرآیندهای ترمیمی، تأکید بر جنبه‌های حمایتی این فرآیند است، حمایت از بزه‌دیده، حمایت از بزهکار، حمایت از اشخاص آسیب‌پذیر نظیر: زنان، کودکان، افراد بیمار و حمایت از جامعه. ممکن است بزه‌دیده و بزهکار در یک فرآیند دارای قدرت‌های مساوی نباشند. این عدم توازن و تعادل مانع از تحقق عدالت خواهد شد.

در ابتدا این تصور به ذهن می‌رسد که بزه‌دیده نیاز به حمایت دارد.^۱ البته این مطلب در اکثر موارد صحیح است، زیرا او از بزه آسیب دیده است. و هم‌چنان در خطر بزه‌دیدگی دوباره نیز قرار دارد و باید به او اطمینان داد تا دیگر مورد بزه‌دیدگی واقع نخواهد شد. ولی نباید حمایت از بزه‌دیده و دادن اختیار و قدرت لازم به او، موجب نادیده گرفتن بزه‌کار شود. او نیز باید مورد حمایت قرار گیرد تا موازنه و تعادل در فرآیند عدالت ترمیمی ایجاد گردد.

بدیهی است، تا موازنه و تعادلی ایجاد نشود، نمی‌توان در جهت ترمیم و التیام، کاری انجام داد. زیرا قبل از ترمیم، رابطه بین بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه نسبت به جبران خسارت‌های بزه‌دیده اولویت دارد. زیرا عدالت ترمیمی به دنبال ترمیم است: ترمیم بزه‌دیده و بزه‌کار و جوامع.

این‌ها، ناظر به جنبه‌های حمایتی از نظر تشریفات و آیین‌دادرسی می‌باشد ولی نکته دیگری که باید به آن توجه شود، حمایت در جهت جبران آسیب‌های وارده، التیام و شرمساری بازپذیر کننده در بزه‌کار است.

ممکن است، در مواردی بزه‌کار قادر به پرداخت غرامت و جبران آسیب‌های وارده نباشد. در این‌گونه موارد می‌توان با مشارکت اعضای جامعه محلی، به جبران آسیب

۱. کما اینکه دانش «بزه‌دیده‌شناسی حمایتی» با همین دیدگاه رشد و گسترش یافت، در حالی که رشته «جرم-شناسی حمایتی» با تکیه بر حمایت از بزه‌کار مطرح نگردیده است، هرچند برخی از نظریات جدید «جرم‌شناسی» با توجه به این نگرش مطرح گردیده است، اما امروزه رشته‌ای به نام جرم‌شناسی حمایتی نظیر بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، شناخته شده نیست.

کمک کرد، نظیر آن چه در ایران در زمینه پرداخت دیه از بیت‌المال^۱ یا از طریق نهادهای مردمی نظیر ستاد دیه یا کمیته امداد پیش‌بینی شده است.

ارائه مشاوره‌های لازم به بزهکار، در موارد لازم، معرفی به پزشک و روانشناس، یافتن شغل مناسب در صورت بی‌کار بودن بزهکار و... حمایت‌های متعددی است که در یک فرآیند عدالت ترمیمی می‌توان نسبت به بزهکار به عمل آورد. ممکن است بزهکار مورد توهین و تحقیر قرارگیرد به‌ویژه اگر از اقشار پایین و فقیر جامعه باشد یا از اقلیت‌های نژادی، قومی، دینی باشد. در این فرآیند، حمایت لازم در جهت عدم تحقیر بزهکار به عمل خواهد آمد.

حمایت از بزه‌دیده نیز شامل تلاش در جهت جبران آسیب‌های وارده و التیام، تقویت حس امنیت از عدم بزه‌دیدگی دوباره می‌باشد. به ویژه این جنبه‌های حمایتی در خصوص اشخاص آسیب‌پذیر نظیر زنان، کودکان، افراد معلول، بیمار و... اهمیت خاصی می‌یابد.

بند الف اصل ۱۳ از اصول پایه نیز مصادیقی از جنبه‌های حمایتی فرآیندهای ترمیمی مورد توجه قرار گرفته است. مطابق این بند، در صورت لزوم باید بزهکار و بزه‌دیده حق استفاده از مشاور و مترجم را داشته باشند و حسب مورد کودکان بتوانند از کمک والدین یا اولیای قانونی برخوردار باشند.

گروه‌ها، نظیر میانجی‌گران، تسهیل‌کنندگان، اعضای جامعه محلی، اعضای خانواده‌های بزه‌دیده و بزهکار در جهت تصمیم‌سازی بزه‌دیده و بزهکار نیز می‌توانند

۱. بنا بر حدیث «لَا يَطْلُ دَمُ امْرِيءٍ مُسْلِمٍ» که به قاعده «طَلَّ شَهْرَتُ دَارِهِ، خُونُ مُسْلِمَانٍ نَبَايِدُ بِهِ هَدْرُ رُودِ». لذا در مواردی که نمی‌توان قاتل را مشخص کرد یا قاتل توانایی پرداخت دیه را ندارد یا در دسترس نمی‌باشد، دیه از بیت‌المال پرداخته می‌شود. مانند مواد ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۱۲ و ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی.

نقشی حمایتی را داشته باشند. تنظیم این رهنمودها، مهم‌ترین نقش را در جهت اصلاح رابطه بزه‌دیده و بزه‌کار و در نهایت التیام و آشتی خواهد داشت.

۶-۲) غیر علنی و محرمانه بودن^۱

یکی دیگر از عناصر بسیار مهم فرآیندهای ترمیمی، غیر علنی و محرمانه بودن آن است. در اصل ۱۴ اصول پایه آمده است: «گفتگوهای (بحث) فرآیندهای ترمیمی که در حضور عموم اجرا نمی‌شود، می‌بایست محرمانه باقی بماند و پس از آن نباید افشا شود، به جز در مواردی که طرفین توافق کرده باشند و یا قانون ملی آن را لازم بداند.»

اهمیت این عنصر به‌ویژه ناظر به بزه‌های اطفال و نوجوانان می‌باشد که در صورت علنی بودن، راه آنان را برای بازگشت به جامعه دشوار می‌سازد. در واقع یکی از موانع بسیار مهم در مسیر بازپذیری دوباره بزه‌کار، از بین رفتن حیثیت، اعتبار و آبروی وی است. زیرا بزه‌کار، منزوی می‌گردد و همین انزوا، زمینه‌ی بزهکاری دوباره وی را فراهم می‌سازد. این پیامدهای منفی، محدود به بزه‌کار نیست، گریبان خانواده وی را نیز می‌گیرد. آنان هم در محل زندگی و کار خویش در وضعیت حیثیتی نامناسبی قرار می‌گیرند.

بزه‌دیده هم از این امر آسیب می‌بیند، دختری که به زور به او تجاوز شده است، تحمل علنی شدن این محاکمه را ندارد و با علنی شدن محاکمه آسیب دوباره می‌بیند. هم‌چنین خانواده وی نیز، در صورت علنی بودن، مورد بزه‌دیدگی مجدد واقع می‌شوند.

نتیجه‌گیری

طرفداران عدالت سزادهنده، کماکان بر استفاده از کیفر اصرار می‌ورزند و معتقدند راه مبارزه با بزه، به کیفر رسانیدن بزهکار است. آنان، حقوق بزه‌دیده را در درجه دوم اهمیت می‌دانند.

طرفداران عدالت ترمیمی معتقدند با کیفر نمی‌توان عدالت واقعی را محقق ساخت، عدالت زمانی محقق می‌شود که در جهت اصلاح آسیب‌های ناشی از بزه و جبران و التیام این آسیب‌ها، اقدامی انجام شود و نیازهای مادی و معنوی بزه‌دیده شناسایی و در جهت رفع این نیازها تلاش شود. فرآیندهای اجباری و یک جانبه عدالت سزادهنده باید به فرآیندهای داوطلبانه، توافقی و در جهت آشتی و سازش تغییر یابند. گسترش برنامه‌های عدالت ترمیمی در دنیا، بیانگر این واقعیت است که اکثر نظام‌های حقوقی کیفری، پارادایم ترمیمی را حداقل در کنار عدالت سزادهنده پذیرفته‌اند.

در جرایم مهم یعنی جرایم خشونت‌آمیز، تروریستی، جرایم سازمان یافته و نظایر آن، کماکان به عدالت سزادهنده نیاز است و فرآیندهای ترمیمی در آن زمینه‌ها کارایی نداشته و منجر به افزایش بزهکاری در جامعه خواهد انجامید. اما در جرایم ساده و کم اهمیت که عمدتاً ناظر به نقض حقوق افراد است. به ویژه زمانی که مرتکب نوجوان است و یا برای بار اول مرتکب بزه می‌گردد، استفاده از فرآیندهای ترمیمی سودمند خواهد بود.

پارادایم‌های عدالت (Umbreit, P.xxxi)

سزادهنده	ترمیمی
بزه به عنوان قانون شکنی علیه دولت تعریف می‌شود.	بزه به عنوان خطای یک فرد علیه فرد دیگر تعریف می‌شود.
تمرکز بر ایجاد سرزنش، تقصیر و بر گذشته قرار دارد. (آیا بزه‌کار مرتکب بزه شده است؟)	تمرکز بر حلّ مسأله، مسؤولیت‌ها، تعهدات و آینده قرار دارد. (چه چیزی بهتر است، انجام شود؟)
روابط خصمانه و فرآیندهای هنجاری	گفتگو و مذاکره هنجاری
تحمیل درد و رنج به منظور کیفر و ارباب (یا) پیش‌گیری (از بزه)	جبران به عنوان وسیله‌ای برای ترمیم هر دو طرف (با) هدف آشتی / ترمیم
عدالت به وسیله نیت و فرآیند تعریف می‌شود. عدالت یعنی: قوانین صحیح	عدالت به صورت روابط صحیح تعریف می‌شود: عدالت براساس نتایج به دست آمده مورد قضاوت قرار می‌گیرد.
ماهیت میان فردی و اختلافی بزه پنهان شده، نادیده گرفته می‌شود؛ اختلاف، تقابل میان فرد و دولت است.	بزه به عنوان اختلاف میان افراد در نظر گرفته می‌شود، ارزش اختلاف مورد نظر است.
یک آسیب اجتماعی جایگزین آسیب دیگر می‌شود.	تمرکز بر ترمیم آسیب اجتماعی است.
جامعه در حاشیه قرار می‌گیرد و دولت به طور مطلق نماینده جامعه می‌گردد.	در فرآیندهای ترمیمی، جامعه نقش تسهیل‌کننده را بازی می‌کند.
تشویق ارزش‌های رقابتی و فردگرایانه	- تشویق ارزش‌های دو طرفه و مشترک
فعالیت‌های دولت نسبت به بزه‌کار جهت‌گیری شده‌اند: - نادیده گرفتن بزه‌دیده - بزه‌کار منفعل و کنش‌پذیر است.	- نقش بزه‌دیده و بزه‌کاران در مورد مشکل / راه حلّ، در نظر گرفته می‌شود. - حقوق بزه‌دیده / نیازها در نظر گرفته می‌شود. - بزه‌کار برای قبول مسئولیت تشویق می‌گردد.
مسئولیت‌پذیری بزه‌کار به صورت پذیرش مجازات از سوی وی تعریف می‌شود.	- مسئولیت‌پذیری بزه‌کار به معنی درک وی از تأثیر عملش و کمک به تصمیم‌گیری در مورد

	اینکه چطور می‌توان مسائل را تصحیح کرد.
بزه صرفاً با واژگان حقوقی تعریف شده و فاقد سیاسی تبیین می‌شود.	بزه در مفهوم و سیاق کلی اخلاقی، اقتصادی و ابعاد مختلف اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی می‌باشد.
دین و یا تعهدی نسبت به بزه‌دیده وجود دارد.	«دین»، به طور مطلق بدهی به دولت و جامعه است.
پاسخ‌ها بر نتایج زیان‌آور رفتار بزه‌کار تمرکز دارند.	پاسخ و واکنش بر رفتار گذشته بزه‌کار تمرکز دارند.
لکه ننگ جرم در طی عمل ترمیم پاک شدنی است.	لکه ننگ جرم پاک‌شدنی نیست.
احتمال و امکاناتی برای ایجاد حسن ندامت و بخشش وجود دارد.	هیچ تشویقی برای ایجاد حسن ندامت و بخشش وجود ندارد.
درگیری مستقیم طرفین در فرآیند ترمیمی	وابستگی به وکلای حرفه‌ای

منابع و مأخذ:

الف - منابع فارسی

- ۱- زهر، هوارد: (۱۳۸۳)، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه‌ی دکتر حسین غلامی، چاپ اول، انتشارات مجد، تهران.
- ۲- شیری، عباس: «عدالت ترمیمی، مبانی و کنشگران»، پایان‌نامه دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی به راهنمایی علی حسین نجفی ابرندآبادی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۸۴-۸۵.
- ۳- کانت، امانوئل: (۱۳۸۰)، فلسفه حقوق، ترجمه دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول، تهران.

- ۴- نجفی‌ابرنادآبادی، علی‌حسین: «از عدالت کیفری «کلاسیک» تا عدالت «ترمیمی»، مجله‌ی تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، الهیات و حقوق، سال سوم شماره‌ی ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
- ۵- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش: (۱۳۷۸) عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست همراه با متن کامل، افزوده‌های ادوارد گانز براساس یادداشت‌های ه. گ. هونهر و ک. گ. فون گریزهایم، ترجمه مهبد ایرانی طلب، چاپ اول، ۱۳۷۸، انتشارات پروین، تهران.

ب - منابع انگلیسی

- 1- **Basic principles on the use of restorative justice programmes in criminal matters** The Economic and Social Council , General Assembly Resolution 12/2002.
- 2- Bowen, Helen : **Definition of Restorative Justice and Transformative Justice.**
[http:// www.md - justice - policy - inst. org/ RJDefine. htm.](http://www.md-justice-policy-inst.org/RJDefine.htm)
- 3- Braitwaite, John - Strang, Heather: **Restorative Justice and Civil Society,** Cambridge University Press, first published 2001.
- 4 - Classen , Ron: **Restorative Justice primary focus on people, not procedures,** 1996, 6 Pages, Center for Peacemaking and Conflict Studies Fresno pacific University.
- 5 - Garvey, Stephen P.: **Restorative Justice, Punishment, and Atonement,** UTAH LAW REVIEW, PP. 303-316, 2003.
- 6 - **Handbook on Restorative Justice (DRAFT)** , United Nations Office on Drugs and Crime Criminal Justice Reform Unit - Rule of Law Section Vienna, January 8, 2006.
- 7 - Johnstone, Gerry: **Restorative Justice: Ideas, Values, Debates,** willan publishing, 2002, USA and Canada.

8 - Llewellyn, Jennifer J.& Howse, Robert: **Restorative Justice a Conceptual Framework**, 84 pages, 1998.

http://www.lcc.ca/en/themes/sr/ri/howse_main.asp

9 - Marsh, Ian - with John Cochrane and Gaynor Melville: **Criminal Justice, An introduction to philosophies, Theories and Practice**, First published, Routledge - Taylor & Francis Group - LONDON AND NEW YORK, 2004.

10 - Marshall, Tony F.: **RESTORATIVE JUSTICE, AN OVERVIEW**, London, 1999.

<http://SSW.che.umn.edu/rjp/resources/Resource,1999.htm>.

11 - Michelle M. Roybal and Kathy Elton: **Restoration, A Component of Justice**, Utah Law Review, 2003.

12 - Norrie, Alan: **Punishment, Responsibility and Justice, A Relational Critique**, Oxford University Press, 2002.

13 - Recommendation No.R (99) 19, of The Committee of Ministers to member states concerning mediation in penal matters, 15, September 1999, Council of Europe - Committee of Ministers.

<http://cm.coe.int/ta/rec/1999/99r.19.htm>.

14 - Sylvester, Douglas J. : **Myth in Restorative Justice History**, Utah Law Review, 2003.

15 - Umbreit, Mark, **The Handbook of Victim Offender Mediation**, First Edition, 2000, Jossey-BASS, A Wiley Company San Francisco.

16 - Umbreit, Mark: **Restorative Justice, University of Minnesota**.

<http://www.oasis-ne.org/rj.html>.

- 17 - Van Ness, Daniel W. : *New Wine and Old Wineskins : Four Challenges of Restorative Justice*, Criminal Law Forum, 4, (CRIM.L.F.), PP. 251-76, 1993.
- 18 - Zaibert Leo : *Punishment and Retribution*, Ashgate Publishing Company, USA, 2005.

بدلی را بدلی سهل باشد جزا اگر مردی امسن الی ما اسا

(سندی)